

نقش یاد مرگ در معنا بخشیدن به زندگی از منظر قرآن

سَمِیه کِیَاهُور^۱

چکیده

مرگ و یاد آن امری پوچ و ناگوار نیست، بلکه خود یکی از امور معنا بخش به زندگی و هستی می‌باشد. حال سوال این است که از منظر قرآن کریم یاد مرگ چه تاثیری در معنا بخشیدن به زندگی دارد. بررسی تحلیلی توصیفی این امر حاکی از آن است که یاد مرگ، و درک ماهیت آن، موقتی بودن زندگی دنیا را پر معنا ساخته و آدمی را به سوی اتخاذ اهداف و امور متعالی جهت معنا بخشیدن به زندگی خویش سوق می‌دهد. مضاف بر آن، ثمرات انکارناپذیری یاد کرد مرگ موجب افزایش کیفیت و بهبود معنای زندگی خواهد شد.

واژگان کلیدی: مرگ، یاد مرگ، معنای زندگی

۱. کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی، سطح ۳ تفسیر و @kiahor18@yahoo.com

۱. مقدمه

زندگی انسان زندگی‌ای است که بدون تردید مرگ در آن نقش به‌سزایی دارد، زندگی با مرگ به نتیجه می‌رسد و از طریق همین نتیجه‌گیری نیز معنا می‌شود. یکی از مشکلات عصر حاضر، باور و اعتقاد به این مطلب است که مرگ و یادکرد آن، معنا را از زندگی می‌گیرد، برخی مکاتب برآنند که مرگ و اندیشیدن به آن، لذت و امید و درک زندگی واقعی را از انسان سلب می‌کند و روی همین باور، یاد مرگ را به کنار می‌گذارند، در مقابل گروهی مرگ را واقعیت انکارناپذیری می‌دانند که جزئی از حقیقت زندگی است و معتقدند انسان برای درک حقیقت زندگی، بایستی با مرگ مواجه شود و فرار از این امر در حقیقت فرار از واقعیت زندگی است. پس مرگ نه تنها چهره زندگی را بی‌معنا نمی‌کند بلکه به آن معنا بخشیده و یاد کردن آن سبب بهره بردن از زحمات‌های زندگی و مسئولیت‌پذیری انسان می‌گردد. این مقاله که به عنوان نقش یاد مرگ در معنا بخشی به زندگی از دیدگاه قرآن تدوین گردیده است دارای سه محور کلی می‌باشد که در بخش اول به تعریف مرگ و ماهیت آن پرداخته، در بخش دوم به معنای زندگی اشاره می‌کند و در بخش نهایی به نقش یاد مرگ در معنابخشی به زندگی تدوین شده است.

۲. ماهیت مرگ در نگرش قرآنی

غالباً تصور می‌شود مرگ یک امر عدمی و به معنای فنا است، چرا که مرگ گرچه عدمی نیست؛ عدم نما است. (اصفهانی، ۱۳۶۱: ۹۰/۶) ولی این برداشت هرگز با آنچه در قرآن کریم آمده و دلایل عقلی به آن رهنمون می‌شود موافق نیست. قرآن کریم، پاسخ ویژه‌ای همراه با تعبیرات خاصی درباره ماهیت و حقیقت مرگ دارد. حقیقت مرگ از نظر قرآن، یک امر وجودی و انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۷ / ۲۶۱) در تفاسیر در آیاتی که از خلق و آفرینش مرگ سخن به میان آمده این معنا برداشت شده که مرگ امری وجودی است که مانند حیات خلقت‌پذیر است. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱ / ۵۸۵) چنانچه خداوند در برخی آیات مرگ را صریحاً مخلوق خود شمرده و در بیان امر وجودی می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ». (ملک / ۲) خداوند در این آیه مرگ و حیات را کنار هم قرار داده و هر دو را به طور یکسان مخلوق خود خوانده و مرگ را همانند زندگی یکی از آفریده‌های خویش معرفی می‌کند. اگر مرگ امری عدمی و به معنای فنا و نیستی باشد مخلوق و آفریده به شمار نمی‌آید، چرا که خلقت تنها به امور وجودی تعلق می‌گیرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۴ / ۳۱۶؛ گنابادی، ۱۳۸۰: ۱۴ / ۱۴۵)

برخی فلاسفه، ضمن اینکه مرگ را امری نسبی می‌دانند معتقدند مرگ مطلق به معنای نابودی محض وجود ندارد. سپس اینگونه تشریح می‌کنند که یک موجود زنده چون از جایی به جای دیگر منتقل می‌شود نسبت به محل منقوله عنه می‌میرد و نسبت به آن محل منقول الیه زنده می‌شود، پس انسان هرگز از بین نمی‌رود مرگ انتقال از یک زندگی به زندگی دیگر است و اخذ معنای نابودی و فنای محض برای مرگ صحیح نمی‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۳/۳۸۸؛ مطهری: ۱۳۸۸، ۱۷۸)

از سوی دیگر در آیات متعددی از قرآن روی حق بودن مسأله مرگ تأکید می‌کند. مثلاً در آیه «نَحْنُ قَدْ زُنَّا بَيْنَكُمْ الْمَوْتِ» (واقعۀ ۶۰) این نکته مشهود است و روی این حقیقت تأکید دارد که مرگ حق است و مقدر از ناحیه خداوند است. (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۹/۲۲۹) از جهت دیگر مرگ یک موضوع اختیاری نیست، بلکه از امور تکوینی و خارج از حدود اختیار آدمی است. (همان: ۳/۶۰۱) و مرگ یک قانون الهی فراگیر است. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...» (عنکبوت/ ۵۷) هر نفسی، چشنده مرگ است و هر کسی را رهگذر به مرگ است و این راهی رفتنی و پلی گذشتنی و شرابی آشامیدنی است. (المیبدی، ۱۳۷۶: ۶/۲۳۹) و این قانون تغییرناپذیر آفرینش است که هیچ کس زندگی جاویدان ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲: ۱۳/۴۰۳) مرگ نیستی و نابودی نیست، بلکه انتقال از حیاتی به حیات دیگر و از نشئه‌ای به نشئه‌ی دیگر است و حیات انسان در این انتقال رو به کمال است، یعنی از این حرکت و انتقال نقص و ضرری به او نمی‌رسد و چیز از او کاسته نمی‌شود، بلکه در این حرکت و انتقال، مرتباً تکامل و ترقی پیدا می‌کند. بنابراین زندگی انسان، زندگی‌ای است که بدون تردید مرگ در آن نقش به‌سزایی دارد. حال باید دانست که از منظر قرآن حقیقت مرگ چه آثار و پیامدهایی در زندگی انسان و معنا بخشیدن به آن دارد.

۳. مفهوم زندگی از دیدگاه قرآن

در این بخش، درک برداشت قرآن از معنای زندگی، مستلزم دانستن معنای زندگی است، بنابراین مقتضی است که در ابتدا گزیده‌ای در مورد مفهوم معنای زندگی بیان شود. معنای زندگی، یکی از موضوعاتی است که در دنیای جدید بسیار مورد بحث و مجادله قرار گرفته است و از مسائلی است که بعد از تفکر درباره زندگی انسان مطرح می‌شود. متفکران معنای زندگی را به دو معنا تفسیر کرده‌اند: معنای زندگی به مفهوم معنای هدف زندگی است. معنای زندگی به مفهوم معنای ارزشی زندگی است. (علی زمانی، ۱۳۸۶: ۵۲)

با توجه به این دو معنا سؤالاتی در ذهن انسان را به خود مشغول می‌کند که آیا زندگی، هدف دارد؟ حال اگر چنین است آن هدف نهایی که برای رسیدن به آن باید رنج زیستن در

این جهان را بر خود هموار کرد کدام است؟ و از سوی دیگر آیا زندگی ارزشمند است؟ این پرسش‌ها درباره معنای زندگی لازمه وجود خاص انسانی است و بیانگر آن است که یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های وجودی انسان‌ها، دغدغه دستیابی به زندگی معنادار است و این را می‌رساند که این مسئله امری ریشه دار، محوری و ارزشمند در فکر انسان است. در اینجا لازم است این نکته را نیز مد نظر قرار داد که سؤال از معنای زندگی در صورتی قابل طرح است که زیستن به معنای غایت و مطلوب نهایی و بالذات نباشد، به عبارت دیگر، این پرسش‌ها زمانی قابل طرح و بحث می‌باشد که زندگی ابزاری برای غایتی برتر و با اهمیت‌تر باشد. (همان: ۶۱) گروهی بر این باورند که این امر بایستی امری فراتر از جریان عادی زندگی که فاقد اهمیت و ارزش نهایی باشد. به همین جهت تنها امری متعالی می‌تواند به زندگی انسان معنا ببخشد. (همان: ۶۲) بنابراین مقصود از معنای زندگی آن است که زندگی دارای هدف، منطق و یا طرحی ذاتی است و زندگی معنادار، زندگی است که انسان‌ها، زندگی‌شان را به سوی اهداف و آرمان‌هایشان سوق می‌دهد، حال اگر بخشی از زندگی در راستای هدف سوق داده نشود می‌توان گفت که این بخش از زندگی بی‌معناست و آن بخش دیگر از زندگی که به سوی هدف سوق یافته‌اند معنادار است. پس عمل به خط مشی‌ای که در راستای هدف نباشد مستلزم پوچی است و لذا می‌تواند زندگی را عوض کرد، یعنی آن را در استای هدفی قرار داد که در این صورت زندگی معنادار می‌شود.

قرآن کریم مشحون از هشدارها و تبیین‌هایی است که خداوند درباره اساس حیات و حقیقت آن بیان نموده است، اگر جستجوی حقیقت زندگی و تلاش برای کشف معنای آن برخاسته از نیازی ضروری یا فطری در درون بشر است، تأکید بسیار آیات الهی در زمینه ابعاد مختلف زندگی و بیان حقیقت ناپیدای آن در این راستا توجیه می‌شود. معناجویی برای زندگی که در حوزه‌های دین‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی از سوی دانشمندان مطرح است. «متفکری که در فلسفه حیات می‌اندیشد باید حیات کلی را با داشتن ارزش‌ها و عظمت‌ها در حال وابستگی به مجموعه هستی که در ارتباط با آفریننده هستی دارد مطرح کند.» (جعفری، بی‌تا: ۱۰۴)

از این رو بایستی کل زندگی انسان را در درون یک متن و زمینه خاص به نام جهان هستی مورد بررسی قرار داد زیرا که معناداری همواره در درون یک متن و زمینه قابل بررسی است. (علی زمانی، ۱۳۸۶: ۶۸) در این صورت معنای زندگی انسانی برای ما مبتنی بر این است ماهیت جهانی را که خود در آن هستیم بیابیم و بدانیم. (پویا، ۱۳۸۵: ۹۵) اگر کل مجموعه هستی که زمینه حیات و زندگی انسانی است نامعقول، بی‌آغاز و انجام، بی‌غایت و هدف شمرده شود، پس سخن گفتن از معناداری جز کوچکی از این مجموعه به نام انسان،

لغو و بیهوده می‌گردد، ولی اگر در مورد نظام هستی، معتقد به هدفداری و غایت‌مندی باشیم پرسش از معنای زندگی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد.

بر این اساس قرآن نیز در باب معنی زندگی، بر هدفداری جهان هستی تکیه می‌کند چرا که همانطور که بیان شد نمی‌تواند معنا را جدا از متن و زمینه مورد بررسی قرار داد از این رو « خود زندگی و اجزای آن، نمی‌تواند مطلوب و مقصود نهایی باشد و معنای زندگی، امری متعالی است که در قلمروی بیرون از فرآیند زندگی حاصل می‌آید و زندگی تنها زمینه و ابزاری برای رسیدن به آن است و مطلوب نهایی همان امری است که به زندگی معنا می‌دهد.» (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۷/۶۷)

در قرآن، در رابطه با هدفمندی جهان هستی و عبث و باطل نبودن آن آمده است: « وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا » (ص / ۲۷) خداوند در این آیه تصریح می‌فرماید که اگر امر خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است با اینکه امری مخلوق و موجد است و یکی پس از دیگری موجود و فانی می‌گردند به سوی غایتی باقی و ثابت و غیر موجد منتهی نشود، امری باطل خواهد بود و باطل به معنای هر چیزی که غایتی نداشته باشد محال است تحقق پیدا کند و در خارج موجود شود. (همان: ۱۷/۲۹۸)

در آیاتی نیز تذکر داده می‌شود که برخوردار زیستن انسان، جزء اهداف آفرینش هستی می‌باشد و او ضمن استفاده از برکات کیهانی در جهت بهسازی زندگی این جهان، از طریق مشاهده نشانه‌های نهفته در متن هستی به شناخت خدا نائل می‌آید، این مطالب در بسیاری از آیات قرآن استفاده می‌شود. در قرآن آمده است که هدف آفرینش هستی، بهره‌گیری انسان‌ها است: « سَخَّرَ لَكُمْ » (حج / ۶۵)؛ هدف انسان‌ها، عبادت « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » (ذاریات / ۵۶)؛ هدف عبادت، تقوی «اغْبُدُوا رَبَّكُمْ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره / ۲۱) هدف تقوی، رستگاری « وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (آل عمران / ۱۳۰) است. (قرائتی، ۱۳۷۴: ۱/۷۵)

اگر هدف از خلقت انسان از منظر قرآن، پرورش، فلاح و به عبارت دیگر انسان کامل شدن است و از نگاهی دیگر رستگاری، به کمال رسیدن و به سوی خدا رفتن است، پس تفاوت اساسی بین نگاه دینی و غیردینی به این موضوع وجود دارد؛ زیرا در نگاه غیردینی، اهداف انسانی از پیش تعریف شده نیست و حدود و ثغور معانی از قبل معین نشده است و این انسان است که هدف خود را تعریف نموده و با اندیشه و برنامه به زندگی خود معنا می‌بخشد؛ اما در نگاه دین، اهدافی برای انسان معین شده و انسان تنها در راستای آن اهداف، می‌تواند زندگی معنادار داشته باشد و تنها اگر به سوی چنین تعالی حرکت کند، زندگی‌اش معنادار، قابل تحمل، ارزش دار می‌شود والا به هر چیز دیگری به عنوان هدف نگاه کند و به

هر چیز متوسل می‌شود که او را از خدا دور کند، زندگی‌اش خلا معنا پیدا کرده و نتیجه آن بی‌هدف و بی‌معنا خواهد بود. در حقیقت در تصور قرآنی، نظام کیهانی در خدمت انسان است تا در پرتو ارتباط با خدا به کمال مطلوب و سعادت جاودانه برسد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۶۰۸) پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) در این آیه فرمان داده شده که خداوند را هدف زندگی خویش معرفی نماید. «قُلْ إِنْ صَلَّاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/ ۱۶۲) پس جهان، انسان را به سوی خدا می‌خواند تا زندگی‌اش جهت پیدا کند و آفریدگار هدفمند نیز، با طرح خواسته‌های خود در قالب باید‌ها و نبایدها، معنا بخش زندگی انسان و جلودار او در مسیر انتهای تکامل می‌باشد.

بنابراین، قرآن با عطف نظر به اینکه انسان در زندگی خود هدفی دارد (سعادت زندگی) و باید در راه رسیدن به آن تلاش کند و این فعالیت بدون برنامه نتیجه‌بخش نخواهد بود، برنامه زندگی انسان و قوانین عملی و راه‌های دستیابی به سعادت را بایستی در این راه به کار گرفته شود از این طریق وی را به سوی معنای واقعی زندگی رهنمون می‌گرداند. در قرآن آمده است: «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ مَوْلِيهَا فَاستَبِقُوا الخَيْرَاتِ» (بقره/ ۱۴۸) برای هر کدامتان وجهه و هدفی است که آن را پیش می‌گیرد، پس در کارهای نیک از یکدیگر سبقت بگیرید تا به هدف عالی برسید.

اگر هریک از اجزای آفرینش و هستی را مورد دقت قرار دهیم درمی‌یابیم که هستی هدف و غایتی دارد که به سوی آن سیر می‌کند، انسان نیز مانند سایر آفرینش‌ها هدفی دارد که متضمن سعادت اوست، بنابراین آفرینش ویژه انسان و جهان ریشه‌دارترین مقررات را به کار بستن آنها سعادت را برای وی تضمین می‌کند و به انسان گوشزد می‌نماید. (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۹-۱۱) و خداوند در این باره می‌گوید: «رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/ ۵۰)

از سوی دیگر آیاتی نیز یافت می‌شود که حول محور ارزش زندگی سخن می‌گوید و معنای زندگی را همان ارزش زندگی قلمداد می‌کند، در این آیات و صف‌های بسیاری برای زندگی دنیا آمده که همه حاکی از این نکته است که زندگی دنیا چیزی جز یک سلسله عقاید و اعتباریه و غرض‌های موهوم نیست و نمی‌تواند مقصود بالذات باشد، اوصافی از قبیل لهو و لعب (عنکبوت/ ۶۴)، متاع غرور (حدید/ ۲۰)، متاع قلیل (توبه/ ۳۸)، عاجله (انسان/ ۲) تعبیراتی از این قبیل، بیانگر این است که زندگی دنیا، جز یک زندگی پست و اندک چیزی نیست و نباید به عنوان هدف نهایی قرار گیرد.

قرآن در آیات بسیاری ضمن اینکه دنیا را لهو و لعب خوانده، آن را امری خیالی و زائل می‌شمرد که برای انسان باقی نمی‌ماند و نمی‌تواند برای انسان کمال و خیری حقیقی جلب

نماید. (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۹ / ۲۸۸) به طور مثال در قرآن آمده است « اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ ... » (حدید/ ۲۰) در این آیه خداوند پنج هدف زندگی دنیا را برشمرده و عرضه می‌دارد که اینها اهداف انحرافی، دنیایی، مادی و نفسانی هستند که خواست فطرت را تأمین نمی‌کنند. چرا که اینها آرمان‌های غیرواقعی هستند که مانع دستیابی به هدف واقعی زندگی می‌گردند.

با عنایت به مطالب فوق، این شبهه مطرح می‌شود که با وجود این اوصاف، قرآن برای زیستن و زندگی دنیا ارزشی قائل نیست. در پاسخ به این شبهه، می‌توان گفت که مقصود قرآن از این تعبیرات این است که اگر دنیا و ما فیها محور توجه آدمی و مقصود نهایی وی قرار گیرد و زندگی او تنها در همین حد خلاصه شود بی‌ارزش و بی‌معناست، چرا که به تعبیر مفسرین این دنیا « زائله مضمحلّه » (المیبدی، ۱۳۷۶: ۷ / ۳۲۷) و « سریعۀ الانقضاء » (همان: ۱۳۶ / ۹) است و نباید آن را به عنوان غایت نهایی برگزیده و در مقابل، اگر دنیا به صورت ابزاری برای دستیابی به غایات متعالی انتخاب شود ارزشمند است، به عبارت دیگر، از نظر قرآن در صورتی زندگی ارزش زیستن دارد که در راستای تحقق اغراض الهی قرار می‌گیرد. در آیه « ... يَمْتَعِكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ... » (هود/ ۳) بهره‌مندی از متاع دنیا حسن را در زندگی نیکوی دنیا می‌شمرد و بیان می‌کنند که بهره زندگی تنها در صورتی نیکو است که آدمی را به سعادت می‌رساند که برای او ممکن است بکشاند و او را به آرمان‌های انسانی‌اش برساند. پس بهره‌گیری از زندگی نیک تا مدت معین بهره‌مند شدن فرد از حیات است. آن گونه که فطرت انسانی آن را نیک بشمارد، به این معنا که اعتدال در بهره‌مندی‌های مادی در شعاع علم نافع و عمل صالح، حاصل می‌آید. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۰ / ۲۲۳)

به این ترتیب قرآن با بیان اهداف و ارزش زندگی دنیایی، ضمن اینکه انسان را این که غایت نهایی خود را، اهداف انحرافی قرار دهد باز می‌دارد، با نشان دادن اهداف و امور متعالی که بیرون از فرآیند زندگی بشر است به زندگی معنا می‌بخشد.

۴. رابطه مرگ و زندگی

لازم است قبل از ورود به بحث نقش و یاد مرگ در معنا بخشیدن به زندگی مقدمه‌ای در رابطه با ارتباط میان مرگ و زندگی بیان داریم

۴-۱. نگاهی به مرگ و زندگی

تاریخ تفکر بشر از ابتدا ناظر بر موضوع آمیزش مرگ و زندگی بوده است. متفکران از دیدگاه‌های گوناگون به امر مرگ و زندگی و رابطه میان آن دو پرداخته‌اند، در این میان برخی قائل

به همنوایی و وجود رابطه میان دو پدیده هستند و گروهی به تضاد بین این دو معتقدند، گروه دوم، از آنجا که زندگی را مستلزم تنش می‌دانند نگاهی موافق به وجود این تضاد دارند بر این باورند که بدون مرگ و نفی زندگی و یا به عبارت دیگر بدون نفی کهنه و اثبات نو، حرکت و تکامل امکان‌پذیر نیست. (معتمدی، ۱۳۷۲: ۲) عده‌ای هم با بدبینی به داوری می‌نشینند، حیات را امری مثبت و وجودی و مرگ را امری منفی و عدمی می‌شمارند. اما در این میان، آرای متفکرانی که مرگ را از زندگی جدا نمی‌کنند، می‌تواند تسلی بخش انسان هراسان از مرگ باشد و به وی این امکان را می‌دهد که از سوئی حتی در مردن نیز، معنایی پیدا کند و از سوی دیگر در می‌یابد که برای خوب مردن، باید خوب زیست. چنانکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «کما تعیشون، تموتون» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵/ ۵۰۶) آن چنان که زندگی می‌کنید خواهید مرد. متفکران غربی بر این باورند که زندگی انسان هیچ گاه عاری از معنا نیست و معنای بی‌پایان زندگی رنج و فناپذیری و مرگ را نیز در برمی‌گیرد و لحظه مرگ فرصتی است تا عمیق‌ترین معنای حیات یعنی رنج آشکار شود. (فرانکل، بی‌تا: ۲۲۶)

به هر حال، مرگ و زندگی چه در کنار هم و چه در تضاد و تقابل با هم به سر برند، دو یار جدا نشدنی از یکدیگرند. زندگی با مرگ به نتیجه می‌رسد و از طریق همین نتیجه‌گیری نیز معنا می‌شود. زیرا جوهر زندگی یعنی بودن در مردن قابل تشخیص است، پس مرگ پدیده‌ای بیگانه نیست که از بیرون به قلمرو حیات نفوذ یابد، بلکه ذاتی زندگی است. (کمپس، ۱۳۸۲: ۲۷) مرگ یک قانون کلی است که از همان ابتدای حیات با زندگی پیوستگی دارد و ما با کسب آگاهی از مرگ می‌توانیم شناخت خود را از زندگی ژرفا بخشیم. پس اگر کسی مرگ بپذیرد، تازه معنای حیات را متوجه می‌شود و عمق زندگی، تنها در سایه توجه به مرگ درک می‌شود و درک مفهوم هستی به درک و برداشت صحیح و واقعی از مرگ بستگی دارد. پس باید مرگ را آموخت تا زندگی و معنای آن را دریافت. در قلمروی فلسفه نیز، اگزیستانسیالیسم بیش از هر جنبش فکری دیگر با مسأله مرگ رویارویی دارد. در این مکتب مرگ نقطه مرکزی زندگی بشر محسوب می‌شود. برخی از متفکران این مکتب معتقدند که مرگ به زندگی انسان معنا می‌بخشد و موجب ارزش بی‌پایان هستی او می‌شود و اصولاً هستی انسان را باید مسئولیتی دانست که از فناپذیری او ناشی می‌گردد. (معتمدی، ۱۳۷۲: ۱۳۹)

۴-۲. نقش مرگ در معنا بخشی به زندگی از منظر قرآن

پدیده مرگ و ناپایداری زندگی از زوایای گوناگون در قرآن مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجا که این امر می‌تواند وسیله خوبی برای طرح سؤال از معنای زندگی باشد پس با توجه به نوع نگاه قرآن نسبت به مرگ، مرگ چه تأثیراتی بر زندگی و معنا بخشی آن دارد.

یکی از مباحث مهم در بحث مرگ و معنا بخشی به زندگی، آگاهی از آثار مرگ است که موارد مهم از آن را در این قسمت اشاره می‌نماییم:

۴-۲-۱. آثار مرگ آگاهی

اگر انسان به معاد معتقد باشد مسلماً تغییراتی در زندگی خویش بوجود می‌آورد به این معنا که وقتی بداند انجام اعمال اخلاقی و دینی، او را در عالم آخرت به شرایط مطلوب خواهد رساند و ارتکاب به اعمال غیر اخلاقی و غیر دینی سرنوشت بد و ناگواری را بدایشان رقم خواهد زد و مسلماً برنامه‌ای تنظیم خواهد کرد تا از آینده ناموجود و البته متوقع و نامطلوب خود را رهانیده و به آینده موجود و مطلوب سوق دهد. این مسائل باعث می‌گردد فرد در زندگی دنیایی خود دارای هدف باشد و این هدف باعث معنا بخشی به زندگی او می‌شود. مرگ آگاهی دریچه‌ای به جهان نگری است زیرا مرگ شاهراهی است که راه‌های دیگران بدان ختم می‌شود و امام علی (ع) مرگ اندیشی را نقطه محوری زندگی می‌داند (نهج البلاغه، نامه ۲۳).

آثار مرگ آگاهی را می‌توان به دو حوزه آثار شناختی و آثار عملی تقسیم نمود.

۴-۲-۱-۱. آثار شناختی

نوع شناخت آثار مرگ آگاهی باعث می‌شود فرد در زندگی دارای هدفی مشخص و معین گردد.

۱- تغییر نگرش‌ها: مرگ آگاهی بینش و نگرش آدمی را نسبت به خود و خدا تحت تاثیر قرار می‌دهد، زیرا چنین فردی نسبت به خدا به عنوان دوست، همراه، پناهگاه خواهد نگریست و در عین حال، دنیا را موقتی دانسته و در صد ساختن خانه بر روی پل دنیا بر نخواهد آمد، بلکه گذشتن از آن را فرض خواهد دانست این یک شناخت شهودی نسبت به خدا است و باعث تسری در تمام زندگی فرد می‌شود. (معاد یخواه، ۱۳۷۲: ۴۶۵)

مرگ آگاهی می‌تواند در نگرش ارزشی انسان تغییراتی را به بار آورد، به گونه‌ای که در بهره‌مندی از اموال دنیا تنها به لذت‌های آن ننگرد، بلکه برای هر چیزی از امور دنیوی حکمتی قائل شود و نیز هیچ امکانی را به سهولت از دست ندهد بلکه هر چیزی را دارای قالب و جایگاهی بداند. (همان: ۱۸۳)

۲- واقع‌نگری: مرگ آگاهی باعث واقع‌نگری در زندگی می‌شود به گونه‌ای بیش از حد نیاز از طبیعت برداشت نمی‌کند و در زندگی اش قناعت پیشه کرده و به اندک خشنود

خواهد شد، پس این موضوع یکی از ابزار مهم جهت هدفدار بودن زندگی می‌باشد. (نهج البلاغه: حکمت ۴۹۰، ۱۲۱)

۴-۲-۱-۲. آثار عملی

شخص مرگ آگاه چون می‌داند هر چه زودتر باید از دنیا برود و چون زمان کوتاه است، تمام تلاش خود را میکند تا از امکانات جهان استفاده کند و استعدادهايش را شکوفا نماید، در نتیجه به ناچار باید اقدامات لازم را در این زمینه به عمل آورد همانطور که امام علی (ع) فرموده: پیش از فرا رسیدن اجلتان به اعمال شایسته بپردازید. (همان: خ: ۹۵، ۶۴)

بنابر این در حوزه عمل آنچه که به عنوان آثار عملی مرگ آگاهی منجر به معنابخشی به زندگی می‌شود عبارتند از:

۱- **گرایش به اخلاقیات:** بی شک زندگی سالم، بدون اخلاق سالم امکان پذیر نیست. چرا که مرگ آگاهی آدمی را به سوی زندگی اخلاقی سوق می‌دهد و مهمترین ویژگی که در زندگی فرد متخلق به مرگ آگاهی به بار می‌آید تواضع و خود شکنی است، زیرا توجه به مرگ آگاهی، غرور و تکبر و صولت انسان را میشکند و جای آن تواضع و فروتنی جایگزین می‌گردد. (همان: نامه ۳۱، ۹۲) این موضوعات اخلاقی راه را برای ارزشمندی زندگی گشوده و باعث معنادار بودن حیات می‌شود.

۲- **آخرت گرایی:** مرگ آگاهی زمینه را برای توجه به آخرت مهیا می‌سازد، زیرا لازمه استکمال حیات دنیوی، وجود عالمی به نام آخرت می‌باشد که از طریق مرگ با انسان پیوند می‌خورد. (همان: خ: ۱۵۸، ۱۰۹) پس مرگ آگاهی پلی برای توجه انسان به عالم آخرت و درک این مطلب خواهد بود که مرگ راحت به واسطه وجود حیات دنیوی سالم می‌باشد.

۳- **حقوق گرایی:** البته آثار مرگ آگاهی تنها به امور فردی آدمی منحصر نیست بلکه در زندگی اجتماعی فرد مرگ آگاه نیز تغییرات و تحولاتی به وجود می‌آورد، به گونه ای که ادای حقوق افراد مختلف جزء وظایف انسانی است و هرگز حقی را ضایع نمی‌کند (معادینخواه، ۱۳۷۲: ۴۶۴).

۴-۲-۲. رابطه مرگ و معنا بخشی به زندگی

به طور کلی در رابطه با مرگ در قرآن با سه دسته از آیات مواجه هستیم، قبل از مرگ (احتضار)، مرگ، پس از مرگ که اغلب آیات در خصوص پس از مرگ می‌باشد. در راستای معنا بخشی مرگ به زندگی با بررسی این سه گروه روشن شد که قرآن، باور داشتن زندگی پس از مرگ را شرط لازم و مهمی برای معنا داری زندگی برمی‌شمرد، زیرا همان طور که در

قسمت اول مشخص شد مرگ از دید قرآن، فنا و نابودی و به معنای عدم حیات نیست و انسان با مرگ نیست و نابود نمی‌شود، بلکه مرگ، پلی برای انتقال انسان از جهانی به جهان دیگر است.

در روایاتی از امام حسین (علیه السلام) که: «مَنَا الْمَوْتَ إِلَّا قَنْطَرَهُ تُعْبِرُ بَكُمْ» (بابویه، ۱۴۰۳: ۳/۲۳۸) مرگ چیزی نیست مگر پلی که از آن عبور می‌کنید در این جمله، مرگ به محل عبور تشبیه شده که آدمی با گذر از آن زندگی بی‌انتهای و جاودان خود را در عالمی دیگر ادامه می‌دهد.

با تأملی بیشتر می‌توان دریافت که این جمله و نیز آیاتی از این قبیل که مرگ را وسیله انتقال آدمی از جهانی به جهان دیگر می‌دانند، به نوعی بیانگر توقع و انتظار آدمی از زندگی خود است که همان جاودانگی می‌باشد. قرآن کریم نیز معتقد است خواست آدمی برای زندگی جاوید از امری فطری و ذاتی نشأت می‌گیرد، قرآن با توجه به آیاتی مانند آیه ذیل که بر تطابق امور فطری و دین حنیف تأکید می‌شود و حقیقت مرگ و جهان پس از آن را پاسخی به نیاز فطری بشر به جاودانگی می‌داند. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/ ۳۰) بیا روی خود را به سوی دین پاک کن و پیوسته از طریق دین خدا فطرت خلق را بر آن آفریدن است پیروی کن.

از منظر قرآن و دین، انسان بر پایه نیاز فطری به دنبال جاودانه زیستن است. پس بدیهی است که اگر به گونه‌ای مادی بیندیشید و مرگ را پایان هستی خود بپندارد، آن را امری ناگوار بداند. نظر پوچ‌گرایان که مرگ را به معنی پوچی می‌دانند، در حقیقت دغدغه‌ای است که بر اساس آن نمی‌خواهند زندگی موقت را باور کنند، در این صورت، هم زندگی و هم مرگ که باعث پوچی شده، هیچ یک هدفی را دنبال نمی‌کنند. در حالی که قرآن تلقی کاملاً متفاوتی در این باره دارد، اهداف تصریح شده‌ای که در حیات از آمیزش مرگ و زندگی به دست می‌آید، بیانگر نوعی تقابل یا پوچ انگاشتن حیات انسان است. خداوند می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/ ۲)، در این آیه علت تقدم مرگ بر حیات، همان اثرگذاری مرگ در عملکرد انسان‌ها بیان شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۴/۳۱۶) همچنین جمله (أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۹/۵۸۵) و منظور از بیان آفرینش موت و حیات، تهدید و ترساندن از پیامد انجام کارهای بشر و ترغیب در انجام دادن کارهای خیر است که مرگ در رساندن این مقصود رساتر و بلیغ‌تر است. (گنابادی، ۱۳۸۰: ۴/۲۴۵) و خداوند، مرگ را برای اعتبار و آزمایش و زندگی را برای توشه گرفتن آفریده است. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۵/۱۶۴) بنابراین، توجه به حقانیت مرگ، هشداری برای هم انسان‌هاست که بیشتر و بهتر بیندیشند و از راهی

که در پیش دارند، با خبر شده و خویش را برای آن آماده سازد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۲/۲۶۵)

۴-۲-۳. کارکردهای مرگ در معنا بخشی به زندگی

به این ترتیب، می‌توان یکی از کارکردهای مرگ را از دیدگاه، تأثیر عمیقی دانست که در حسن عمل افراد دارد نکته مهم در این آیه، هدفمند دانستن مرگ در کنار زندگی است، گویا زندگی به تنهایی از عهده هدف زندگی یعنی ابتلا و آزمایش انسان بر نمی‌آید و باید محدود و زمانمند باشد. تنها زندگی‌ای می‌تواند زمینه امتحان الهی را برای برگزیدن بهترین عمل آدمی فراهم کند که با مرگ همراه باشد. پس از منظر قرآن مرگ نه تنها موجب پوچی نیست، بلکه خود یکی از امور معنا بخشی هستی است که بدون آن، معنایی که دین به زندگی اهدا می‌کند از بین خواهد رفت. فقط باید هدف از زندگی را شناخت. اگر زندگی بر اساس تبیین قرآنی، محلی برای عرضه بهترین عمل است نه سرایی برای استقرار و ماندن. بنابراین مرگ نیز کمک کننده آدمی برای نیل به این هدف خواهد بود. (موفق، ۱۳۸۸: ۱۱۷)

دیدگاه قرآن گرچه دنیا به صورت وسیله‌ای برای دستیابی به غایات متعالی و برتر انتخاب شود ارزشمند است، اما اگر همین محور توجه آدمی قرار گیرد و زندگی او تنها در همین حد خلاصه شود، بی ارزش و بی معناست، در این رابطه در آموزه‌های اسلامی، زندگی دنیوی اگر وسیله‌ای برای تعالی و ارتقای روحی و اخلاقی و تکامل حقیقت انسانی شمرده شود بسیار ارزشمند است به طوری که در روایات تعبیر ارزشمندی مانند (محل نزول وحی الهی)، (محل نماز ملائکه)، (سجده گاه دوستان خداوند) درباره آن به کار رفته است. (صبحی صالح، ۱۴۱۲: ۴۹۲/۱۳۱)

اما اگر همین زندگی به صورت مستقل مورد تفکر قرار گیرد، فاقد ارزش و اهمیت است، آیات و روایات زیادی در این مورد وجود دارد. مانند: « وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ » (عنکبوت/ ۶۴) بنابراین بنا به آنچه بیان شد اگر مرگ مقوله‌ای هدفمند و معنابخش به عالم است، نباید امری ناگوار و دهشت بار به شمار آید، قرآن به شیوه‌های مختلف، به این نتیجه تأکید کرده است، در این باره قرآن و متون دینی از تشبیهات و استعارات بسیاری برای زدودن چهره زشت مرگ در اذهات، تبیین چهره واقعی آن کمک گرفته شده است. به عنوان مثال یکی از مهم‌ترین تشبیهات در مورد مرگ در قرآن صورت گرفته است و تشبیه مرگ به خواب است: « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ ... إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى » (زمر/ ۴۲) در این آیه، امر لذت بخشی مانند خواب که به واسطه آن انسان از خستگی‌ها و دغدغه‌های روز فارغ می‌شود مانند مرگ دانسته شده که انسان به واسطه آن به آرامش و فراغت دست می‌یابد. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۲۰/۹)

این تشبیه، حاکی از نگرش کاملاً مثبت قرآن نسبت به مرگ است. بعه غیر از تشبیه یاده شده، تشبیهات دیگری مانند: بوییدن گل، کندن لباس، استحمام و ... مطرح شده است که همگی بیانگر این است که قرآن و دین، سعی دارند انسان را طوری با حقیقت مرگ انس دهند تا او نسبت به چیزی که قادر به درک آن نیست نزدیک شود.

از سوی دیگر، درک پدیده مرگ، می‌تواند راه را برای آمادگی برای مرگ فراهم نموده و این آمادگی و در اصطلاح روایات «تأهب» برای انسان‌ها با تربیت روحی و اخلاقی همراه است. (بابویه، ۱۴۰۳: ۳/ ۲۲۰) یاد مرگ و تأهب برای آن و انس گرفتن با حقیقت مسافرت از این دنیا می‌تواند معنای دیگری از زندگی را برای انسان فراهم سازد، کسی که حقیقت مرگ و در نتیجه موقتی بودن زندگی را باور کند، از اشتباهات بسیاری که دنیاطلبی او را به سمت آن سوق می‌دهد رها می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۸/ ۵۲۳).

نکته دیگر که در این باب، در آیات قرآنی مشهود است، این است که خداوند از خود مرگ غرض و منظور ویژه‌ای دارد «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ... وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (انبیاء/ ۳۵) این مطلب از آیه برداشت می‌شود که منظور از میراندن همگی شما، آزمایش شماست، زیرا انسان طبعاً از مرگ کراهت دارد و از این رو خداوند تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده و بیان می‌دارد که: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ ... صَعِيدًا جُرُزًا» (کهف/ ۸-۷) و از طرفی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوْكُمْ بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (انبیاء/ ۳۵) به علت حتمی بودن مرگ اشاره کرده و آن را اصولاً امری حیاتی و امتحان و آزمایش می‌داند. و روشن است که امتحان جنبه مقدمه دارد و غرض اصلی متعلق به خود آن نیست بلکه متعلق به ذی المقدمه است و این نیز معلوم است که هر مقدمه‌ای ذی المقدمه دارد و بعد از هر امتحانی، موقفی است که در آن نتیجه معلوم می‌شود، پس برای هر صاحب حیاتی، مرگ حتمی و بازگشتی به سوی خداوند وجود دارد تا در آن بازگشت، درباره‌اش داوری صورت گیرد. (همان: ۱۴/ ۴۳۴) در حقیقت این امتحان و آزمایش برای هدف دیگری است که همان پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد. (همان: ۱۹/ ۵۸۵؛ طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۵/ ۱۶۴) بنابراین، خداوند مرگ را وسیله‌ای برای آزمایش بشر معرفی می‌کند تا بدین وسیله انسان را به سوی اهدافی سوق می‌دهد که با تحقق بخشیدن آنها، بتواند از این آزمایش سربلند بیرون آید و از طرفی زندگی‌اش نیز، جهت و معنا بیابد، البته این اهداف، بایستی در راستای عرفانی که خداوند از پیش تعیین نموده تحقق یابد تا به زندگی معنا دار بینجامد. «طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۹/ ۵۹۰»

در جای دیگر از آیات قرآن آمده است: «وَلَئِن مَّتَّعْتُمْ أَوْ قَتَلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ» (آل عمران/ ۱۵۸) اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا بازگردانده می‌شوید. اگر همه انسان‌ها

می‌دانستند که مرگ به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه دریچه‌ای به سوی زندگانی دیگر در سطحی بسیار وسیع‌تر و آمیخته با ابدیت است، این چنان از مرگ وحشت نداشتند و از آن نمی‌گریختند، بلکه از طریق گزینش راه و هدف مناسب، علاوه بر معنابخشی به زندگی خود، خویشتن را برای زندگی جاوید و ابدی آماده می‌ساختند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۳۸) بنابراین تنها راه برای پایان دادن به این وحشت، پاکسازی اعمال و شستشوی دل از آلودگی گناه می‌باشد. (همان: ۱۱۸ / ۲۴) تنها در این صورت است که علی‌وار می‌توان گفت: «هَيَّهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ الْآتِيَا وَ اللَّهُ لَأَنبُؤُا أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ»؛ (نهج البلاغه: خ ۵،۹۰) هیهات بعد از آن همه جنگ‌ها و حوادث به خداوند سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادرش بیشتر است.

این مرگ اشتیاقی علی (علیه السلام) به این معنا نیست که از هدیت حیات دنیوی ناراضی است بلکه ایشان با دانستن اینکه حیات جاودان در گذر از دنیا و درک مرگ مسیر است، به دنیاشناسی ویژه‌ای نائل شده است. اگر آدمی، جای مرگ را در این جهان بفهمد یا حتی بداند که با مرگ به چه معنا زندگی این جهانی تمام می‌شود و برای رفتن آماده باشد، آنگاه تصویر مرگ خیلی فرق می‌کند، از این روست که عرفا در سلوک معنوی خود از زندگی به مرگ می‌رسند و در بازگشت از این سلوک و ژرف‌اندیشی در باب مرگ، آموزه فنا را به عنوان عالی‌ترین مرحله زیستن به ارمغان می‌آورد.

خودند در آیه «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ... فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/ ۹۴) می‌فرماید که: «فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ» یعنی آرزوی آمدن به یک نشئه وسیع‌تر را بکنید، در حقیقت در این آیه خداوند به وسیله یک موضوع فطری که اثرش در خارج روشن است و جای هیچ تردیدی در آن وجود ندارد بنی اسرائیل را مؤاخذه نموده و چنین عرضه می‌دارد که هر انسان و یا هر موجود با شعوری، اگر مخیر میان راحتی و زحمت شود بدون تردید، اولی را برمی‌گزیند و اگر بیان زندگی سخت و پرمشقت و زندگی آسوده نیز مخیر گردد باز مسلماً زندگی خوش را ترجیح داده و عملاً به سوی آن قدم برمی‌دارد. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱ / ۳۰۷)

بنابراین از منظر قرآن، انسانی که هم واقعی و هدف غایی خود را زندگی این دنیا قرار داده و مرگ را پایان فرصت‌های این زندگی و فنای محض می‌پندارد، طبیعتاً از مرگ هراس داشته و هرگز آرزوی آن را نمی‌کند چرا که آن را در تضاد با خواسته‌های خود می‌بیند. (همان: ۱، ۳۰۸) آنچه مسلم است که چنین انسانی با چنین دیدگاهی، هدف‌های انحرافی این دنیا را برگزیده و در نهایت چون به معنای واقعی زندگی دست نمی‌یابد نتیجتاً به پوچی و پوچ‌گرایی می‌رسد، ولی در مقابل انسانی که با شناخت هدف و ارزش اصلی زندگی نائل آمده

و غایت نهایی خود را فراتر از این زندگی مادی و دنیایی می‌داند، مرگ را ابزاری برای رسیدن به هدف نهایی خود یعنی رسیدن به سعادت و کمال مطلق دانسته و با تحقق بخشیدن به اهداف و اغراض الهی به زندگی معنا دار نیز خواهد رسید.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله) در این باره فرموده‌اند: «تحفة المؤمن الموت» (فرید تنکابنی، ۱۳۸۱: ۶۱۱) عطا مؤمن مرگ است. زیرا که حجاب مؤمن از حق نفس اوست و مرگ برداشتن این حجاب است. (المیبدی، ۱۳۷۶: ۷۱ / ۴) از سوی دیگر می‌توان گفت که دلبستگی انسان به زندگی دنیوی بر اساس مرگ اندیشی وی تنظیم می‌گردد. البته اگر چه این مرگ اندیشی دلمان را می‌آزارد ولی آبدیده‌مان می‌سازد. (میگل، ۱۳۷۰: ۷۷) علامه مجلسی در این باب آورده مراد از مرگ اندیشی این است که انسان پیش از مرگ، حقیقت دنیا را بداند و برای پس از مرگ تدارک سفر ببیند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۴ / ۷۰)

امام سجاد (علیه السلام) در دعای چهلم صحیفه سجادیه، هرگاه خبر مرگ کسی را می‌شنود یا خود از مرگ یاد می‌کند، ابتدا با سوز و گداز به پیامبر و خاندانش درود می‌فرستد و از خدوند درخواست می‌کند که بندگان خویش را از تعلقات دنیایی و آرزوهای دراز بازدارد و از غرور ایمن بدارد و سپس در اوج مرگ اندیشی عرضه می‌دارد که خداوند! مرگ را در برابر چشمان ما قرار ده و آن را از یادمان مبر و یاد کردن آن را همه روزه کن و از اعمال شایسته ام عملی برای ما قرار ده که با آن بازگشت به سوی تو را دیر شماریم و به زود رسیدن به رحمت تو حرص بورزیم تا مرگ جایگاه انس و آرامش ما باشد که با آن انس گرفته و خانه الفت ما باشد که مشتاق آن باشیم. (صحیفه سجادیه: ۲۸۲)

خداوند در این آیه «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (یونس/۲۴) زوال پذیری زندگی دنیا را با مثالی تشریح و بیان می‌کند که مثل زندگی دنیا در بهجت و فریبندگی‌اش و سپس در زوال و از دست رفتنش، مانند بارانی است که به موقع می‌بارد و باعث روییدن گیاهان و زراعت‌ها می‌شود و زراعتکاران از روییدن آن، خوشحال می‌شوند و آن زراعت از گیاه همچنان رشد کرده تا به حد نهایی نموش برسد و رفته رفته رو به زردی بگذارد و سپس گیاهی خشکیده می‌شود که بادها از هر سو به سوی دیگرش می‌برند. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۹ / ۲۸۹)

و در قرآن آمده است: «يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم / ۲۵) هدف از آوردن این نمونه‌ها را تقویت اندیشه‌ها و تفکر آدمیان است. پس کاربرد تمثیل‌ها و تشبیه‌های قرآنی از زندگی انسان به امور طبیعی مانند باد، باران، گیاهان برای این است که به انسان گوشزد کند زندگی‌اش مانند آنها روزی به پایان خواهد رسید. (حسینی تهرانی، ۱۳۶۱: ۱۳ / ۱) بنابراین تفکر راجع به مرگ سبب می‌شود که انسان با آگاهی از فرجام زندگی خویش

و نیز از اندک بودن فرصت زندگی دنیا، اهتمام ویژه‌ای در بهره‌گیری از فرصت‌های زندگی و تحقق بخشیدن به اهداف الهی نماید تا آمادگی و تأهب کافی برای مرگ و زندگی جهان دیگر را پیدا کند. مرگ اندیشی، سبب معنا دار شدن سختی‌ها و شادی‌های زندگی دنیوی می‌شود. عرفا معتقدند اندیشیدن در باب مرگ و تأمل بر زوال این عالم، سختی‌ها و شادی‌ها برای انسان معنا دارتر می‌کند و از طرفی سبب اتخاذ حسن سلوک اشخاص می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲: ۳/ ۲۰۰)

بدین صورت که آدمی هرگاه به فنا و زوال خویشتن می‌اندیشد نه غم‌ها برای او ماندنی می‌شوند و نه شادی‌ها، بلکه همه را امور گذرا می‌بیند و در نتیجه با نگاه به زندگی به عنوان امری موقت و گذرا و زائل شدنی، سعی در اتخاذ حسن عمل و برگرفتن اهداف متعالی جهت معنا بخشی به زندگی خویش می‌نماید. از این رو است که قرآن تأکید دارد که بنا نیست این زندگی ناپایدار دنیوی را به عنوان هدف غایی قرار داد و بلکه بایستی از این نشئه در غیر آن تمتع و بهره جست.

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد، نتایج زیر حاصل شده است:

۱. قرآن کریم از طریق بیان ماهیت مرگ، روشن ساختن ارزش زندگی دنیا، و نیز هدف اصلی و نهایی زندگی (سعادت و رستگاری) برای انسان، سبب گزینش امری متعالی جهت معنا شناسی به زندگی وی می‌گردد.
۲. از دیدگاه قرآن، مرگ و توجه به آن، نه تنها امری ناگوار نیست، بلکه موقتی بودن زندگی آن را پرمعنا ساخته، و اسباب بسیاری از خیرات در زمینه ارزش‌های اخلاقی، حسن عمل، معنادار شدن رنج و سختی و در نتیجه راحتی‌های روانی و درونی و ... را به همراه دارد.
۳. دیدگاه قرآنی متمایز از دیدگاه مادی بوده، و تنها شامل اصل معنا داری نیست، بلکه کیفیت معنا داری را نیز در برمی‌گیرد.
۴. آموزه‌های قرآن درباره مرگ فقط عدم سازگاری با پوچی زندگی را از بین نمی‌برد بلکه علاوه بر آن ثمرات انکار ناپذیری را در ویژگی‌های زندگی یک مؤمن پدید می‌آورد و کیفیت معنا را به سوی ارزش‌ها و بهبود زندگی آن سوق می‌دهد.

منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۰)، ترجمه مکارم شیرازی، قم، بوستان کتاب.
۲. نهج البلاغه، (۱۳۷۲)، ترجمه محمد دشتی، قم، دارالعلم.
۳. صحیفه سجادیه، (۱۳۸۲)، ترجمه محمدتقی خلجی، بی جا، پیام مهدی.
۴. امین، سیده نصرت، (۱۳۶۱)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان.
۵. بابویه القمی (صدوق)، محمد بن علی، (۱۴۰۳)، معانی الاخبار، قم، النشر الاسلامی.
۶. پویا، اعظم، (۱۳۸۵)، معنای زندگی، قم، ادیان.
۷. جعفری، محمدتقی، (بی تا)، فلسفه و هدف زندگی، تهران، قدیانی.
۸. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۵)، تفسیر موضوعی قرآن مجید، تهران، مرکز نشر رجاء.
۹. _____، _____، (۱۳۷۸)، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۰. حسینی تهرانی، سید محمدحسین، (۱۳۶۱)، معادشناسی، تهران، حکمت.
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۶)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی .
۱۲. _____، _____، (بی تا)، قرآن در اسلام، مشهد، طلوع.
۱۳. علی زمانی، امیر عباس، (۱۳۸۶)، معنای معنای زندگی، بی جا، نامه حکمت، شماره ۱،
۱۴. فرانکل، ویکتور، (بی تا)، انسان در جستجوی معنا، تهران، آذر.
۱۵. فرید تنکابنی، مرتضی، (۱۳۸۱)، رهنمای انسانیت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. قرائتی، محسن، (۱۳۷۴)، تفسیر نور، تهران، راه حق.
۱۷. کمپس، توماس، (۱۳۸۲)، اقتدا به مسیح، سعید عدالت نژاد، تهران، طرح نو.
۱۸. گنابادی، محمد، (۱۳۸۰)، بیان السعاده فی مقامات العباده، تهران، دانشگاه پیام نور.
۱۹. متز، تدئوس، (۱۳۸۲)، آیا هدف خداوند می تواند سرچشمه معنای زندگی باشد، محمد سعیدی مهر، قم، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۳۰-۲۹، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴)، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۸)، عدل الهی، تهران، صدرا.
۲۲. معتمدی، غلامحسین، (۱۳۷۲)، انسان و مرگ، بی جا، نشر مرکز.
۲۳. معادیخواه، عبدالحمید، (۱۳۷۲)، فرهنگ آفتاب، تهران، ذره.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۲)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۲۵. میگل. د، اونامونو، ۱۳۷۰، درد جاودانگی، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، البرز.
۲۶. المیبیدی، رشیدالدین، (۱۳۷۶)، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران، امیرکبیر.